

وصیت اشخاص بلاوارث در حقوق ایران و فقه امامیه

محمدحسن صادقی مقدم^{۱*}، سیدرضا امیری سرارودی^۲

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق (ع)

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۱۸)

چکیده

یکی از موضوعاتی که سرنوشت آن به‌صراحت در قانون مدنی مشخص نشده، وضعیت وصیت اشخاص بلاوارث است. این بحث در بین فقها و حقوقدانان اختلافی محسوب می‌شود، ولی از مجموع این اختلاف‌ها سه نظریه جای بررسی دارد. دسته اول وصیت شخص بلاوارث را همانند سایر افراد تا ثلث وصیت صحیح می‌دانند و نزد آنان هیچ کس حتی امام نیز اختیار تنفیذ مازاد بر ثلث را ندارد؛ دسته دوم بر این باورند که در صورت فقدان وارث، اموال متوفی متعلق به دولت است، اما در صورتی که وصیت شخص بلاوارث مختص به امور خیریه باشد، وصیت مازاد بر ثلث او صحیح است، ولی در امور غیرخیریه چنین حقی برای او نیست؛ دسته سوم معتقدند شخص بلاوارث در وصیت آزادی کامل دارد و می‌تواند همه اموال خود را به هر کس بخواهد وصیت کند. به نظر می‌رسد در حقوق کنونی با توجه به فلسفه وجودی ثلث که همانا حفظ حقوق وراثت است، در صورت نبودن چنین مانعی، باید قائل به نظر سوم شد. سیاق عبارات قانون مدنی در مواد مربوط به اجازه وراثت در تنفیذ وصیت مازاد بر ثلث ترکه نیز مؤید همین مدعاست.

واژگان کلیدی

تنفیذ، ثلث ترکه، شخص بلا وارث، وصیت.

مقدمه

وصیت به‌عنوان نهادی که پس از رخت بر بستن انسان از این دنیا، توانایی پوشانیدن جامعه عمل به برخی از آرزوهای نهفته او را دارد که در زمان حیاتش به هر علت نخواسته یا نتوانسته است آنها را عملی کند، نه تنها در فقه غنی و پویای شیعه بلکه در غالب کشورهای دنیا به‌عنوان یک عمل حقوقی پذیرفته شده است.

یکی از موضوعاتی که از گذشته در مبحث وصیت مورد توجه بسیاری از فقها بوده است و آنان در کتب خود ذیل موضوع وصیت (هرچند به اختصار) به آن پرداخته‌اند، وصیت اشخاص بلاوارث بوده که همواره جزء مسائل اختلافی بین آنان بوده است. از سوی دیگر قانون مدنی به‌صراحت وضعیت این افراد را مشخص نکرده و همین امر سبب بروز اختلاف‌هایی در بین حقوقدانان شده است.

در این مقاله در پی آنیم که به این مسئله پاسخ دهیم که در نظام حقوقی ایران وصیت اشخاص بلاوارث تا چه حدی معتبر است؟ آیا شخص بلاوارث تا ثلث اموال خود حق وصیت دارد یا اینکه قواعد خاصی بر وضعیت او حاکم است؟

با توجه به اینکه قانون مدنی ایران با استثنائاتی اغماض‌پذیر برگرفته از فقه شیعه است، ابتدا نظریاتی که فقها حسب مورد در کتب خود ذکر کرده‌اند، بیان خواهیم کرد و سپس به ارزیابی نظریات حقوقدانان و استنباط آنان از مواد قانون مدنی خواهیم پرداخت تا نظری را برگزینیم که مناسب‌تر و سازگارتر با قانون مدنی است.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که تعداد کمی از افراد، موضوع بحث مذکور هستند، اما به هر حال باید مشخص شود که وصیت این افراد چگونه است.

مفهوم شخص بلاوارث

برای بررسی ماهیت و دامنه وصیت اشخاص بلاوارث ابتدا باید فهمید به چه کسانی از نظر قانونی می‌توان شخص بلاوارث اطلاق کرد. در کتب فقهی و حقوقی معمولاً ضابطه‌ای در مورد شناخت اشخاص بلاوارث ارائه نشده است و بدون اینکه در مورد مصادیق آن صحبتی

کرده باشند، حسب مورد به بیان برخی احکام آن پرداخته‌اند. اما با دقت در برخی مواد قانون مدنی می‌توان به عواملی دست یافت که سبب بلاوارث شدن متوفی می‌شود. معمولاً نداشتن وارث برای متوفی یا به دلیل فقدان وارث واقعی یا به دلیل فقدان وارث قانونی ظاهر می‌شود (بنی‌اسد، ۱۳۸۹: ۱۰۷ و ۱۰۴).

الف) فقدان وارث واقعی: منظور از این حالت زمانی است که در عمل برای شخص متوفی ترکه‌ای به‌جا مانده و هیچ وارثی در هیچ‌کدام از طبقات سه‌گانه نسبی یا حتی زوجه بدون وجود اولاد وجود ندارد. قانونگذار پس از بیان موجبات ارث، طبقات وارث را به تفکیک نسب و سبب در قانون مدنی بیان کرده است. ماده ۸۶۲ قانون مدنی در بیان وراثت نسبی مقرر می‌دارد: «اشخاصی که به‌موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند: ۱. پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد؛ ۲. اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها؛ ۳. اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها». همچنین ماده ۸۶۴ همان قانون در مورد وراثت سببی مقرر می‌دارد: «از جمله اشخاصی که به‌موجب سبب ارث می‌برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد».

بنابراین اگر متوفی هیچ‌یک از خویشاوندان سببی و نسبی مذکور در مواد قانونی فوق را دارا نباشد، به‌معنای واقعی فاقد وارث است.

ب) فقدان وارث قانونی: در این حالت در عمل برای متوفی وارث یا وارثانی در واقع وجود دارد، اما به دلیل وجود یکی از موانع ارث و عدم امکان بهره‌مندی وارث از ماترک متوفی، متوفی در عمل بلاوارث محسوب می‌شود. قانونگذار برخی از موانع ارث را در مواد ۸۸۰ تا ۸۸۵ قانون مدنی در چهار مورد قتل، کفر، لعان، ولادت از زنا بیان کرده است (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۷۳ و ۵۳).

۱. ماده ۸۸۰ قانون مدنی: «قتل از موانع ارث است، بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می‌شود، اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری».
۲. ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی: «کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند؛ اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند».
۳. ماده ۸۸۲ قانون مدنی: «بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده، از پدر و پدر از او ارث نمی‌برد، لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می‌برند».
۴. ماده ۸۸۴ قانون مدنی: «ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد، لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آن است نسبت به یکی از ابویین ثابت و نسبت به دیگری به‌واسطه اکراه یا شبهه زنا نباشد، طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می‌برد و بالعکس».

بنابراین شخصی را که خواه از نظر واقعی و خواه از نظر قانونی فاقد وارث باشد، طبق ضوابطی که بیان شد، شخص بلاوارث می‌نامیم.

نظریات

در موضوع مورد بحث نظریاتی بین فقها و به تبع آنها، نزد حقوقدانان مطرح است که در ادامه به این موارد خواهیم پرداخت.

۱. وصیت محدود بر ثلث: برخی از فقها معتقدند که اشخاص بلاوارث تنها تا ثلث اموال خود حق وصیت دارند (مامقانی، ۱۴۰۴ق: ۲۳۶) و بر این ادعای خود به دو دلیل زیر استناد جسته‌اند: ابتدا اینکه وصیت تا حد ثلث، مورد اجماع فقهاست و بر مازاد آن دلیلی وجود ندارد؛^۱ همچنین در روایتی معاذ بن جبل نقل کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ان الله تصدق علیکم به ثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم». خداوند به مقدار ثلث اموالتان هنگام مرگتان صدقه قرار داده است تا حسنات شما را زیادتر گرداند. این حدیث به صورت مطلق بیان شده و تفاوتی میان اشخاص دارای وارث و بلاوارث قرار نداده است.^۲

بر مبنای این نظر، وصیت به بیش از ثلث ماترک نه تنها امکان ندارد، بلکه اجازه و رد آن نیز در اختیار هیچ فردی حتی حاکم هم نیست. پس برخلاف شخص دارای وارث که

۱. «میراث من لا وارث له و لا مولی نعمة لإمام المسلمین، سواء كان مسلماً أو ذمياً و قال جمیع الفقهاء: ان میراثه لیبیت المال، و هو لجمیع المسلمین دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۵).

۲. لو لم یکن للمیت وارث خاص فاوصی بجمیع ماله او بما زاد علی الثلث اختلف علماونا فیه علی قولین احدهما انها کالأولی لا تمضی الا فی الثلث و به قال الشافعی لقوله ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم و لم یفرق بین ان یكون له وارث او لا و لأنه لا مجیز و المال للمسلمین عند العامه و عندنا للامام فیعتبر اجازته و الثانی انها صحیحه و به قال ابو حنیفه و احمد فی اصح الروایتین و للشافعی وجه آخر مثله لما رواه السکونی عن الصادق(ع) و عن الباقر(ع) انه سئل عن الرجل یموت و لا وارث له و لا عصبه قال یوصی بماله حیث شاء فی المسلمین و المساکین و ابن السبیل و الجواب ضعف السند سلماً لکن الوارث هنا متحقق و هو الامام فاعتبرت اجازته سلماً لکن الامر بالوصیه لا یتسلزم النفوذ و قال بعض الشافعیه للامام رد مثل هذا الوصیه و هل له اجازتها ینی علی ان الامام هل یعطى حکم الوارث الخاص (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۸۱).

فقط تا ثلث اموال خود مجاز به وصیت بوده و نفوذ مازاد بر ثلث، به اجازه وراثت موقوف است، وصیت شخص بلاوارث تا ثلث مجاز و مازاد بر آن باطل است، حتی اگر حاکم نیز آن را تنفیذ کند.

این دسته از فقها معتقدند که میراث کسی که وارث ندارد، حق پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است و به اطلاق این گونه احادیث استناد می‌کنند. امام وارث کسی است که وارث ندارد^۱، هر کس بمیرد و وارثی نداشته باشد، ترکه او مال امام مسلمین است^۲، میراث کسی که وارث ندارد برای امام است و آن را هر جا بخواهد مصرف می‌کند^۳. یکی از نویسندگان می‌نویسد: «اگر ضامن وجود نداشته باشد، امام وارث کسی است که وارث ندارد؛ پس اگر ظاهر بود ترکه مال اوست و هر کاری را با آن می‌تواند انجام دهد؛ همان‌گونه که حضرت علی (ع) آن را به فقرا و ضعیفان می‌بخشید و اگر غایب باشد، باید آن را بین فقرا و مستمندان تقسیم کرد و این همان چیزی است که در روایات زیادی به آن تصریح شده است...»^۴ (نابلسی، ۱۴۳۱ق: ۱۵۹ و ۱۶۰).

این دسته از فقها در مورد ماهیت ترکه بدون وارث معتقدند که این ترکه فقط به امام معصوم (ع) اختصاص دارد و به بیت‌المال مسلمین منتقل نمی‌شود، زیرا فقهای امامیه بدون هیچ اختلاف نظری معتقدند که امام معصوم (ع) می‌تواند چنین ارثی را تنها به بخشی از

۱. الامام وارث من لا وارث له (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶: ۲۴۸)؛ و لو مات من أعتق من الزکاه و لا وارث له فمیراثه للامام (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۹۰).

۲. قال الصادق علیه السلام: من مات و لا وارث له فماله لامام المسلمین (صدوق، ۱۴۱۸ق: ۳۴۳).

۳. میراث من لا وارث له للامام (ع) و یضعه حیث یری (دبلمی، ۱۴۰۴ق: ۲۲۴).

۴. فاذا عدم الضامن کان الامام وارث من لا وارث له فان کان موجودا فالمال له یصنع به ما شاء و کان علی (ع) یعطیه فقراء بلده و ضعفاء جیرانه تبرعا و ان کان غایبا قسم فی الفقرا و المساکین و لا یدفع الی غیر سلطان الحق الا مع الخوف او التغلب و هو مصرح به فی روایات کثیره منها صحیحه برید بن معاویه العجلی عن ابی جعفر فی حدیث طویل قال: «فان لم یکن توالی الی احد من المسلمین حتی مات فان میراثه للامام المسلمین» و صحیحه ابن رثاب عنه (ع) قال: «السائبه التي لا ولاء لاحد علیها الا الله فما کان ولاؤه لله فهو للرسول الله (ص) و ما کان ولاؤه رسول الله فان ولاؤه للامام (ع) و جنباه علی الامام و میراثه له».

افراد اختصاص دهد و به دیگران سهمی از آن ندهد. پس اگر ارث بلاوارث، میراث باشد مردان باید دو برابر زنان ارث ببرند، در حالی که چنین نیست.^۱

امام خمینی (ره) نیز معتقدند: «هرگاه کسی بمیرد و وارثی از طبقات ثلاثه ارحام نداشته باشد و همچنین مولای معتق و ضامن جریره و احد زوجین هم نداشته باشد، وارث او حضرت امام زمان (عج) خواهد بود، چون ایشان وارث من لا وارث له می‌باشد، بلی با انحصار وارث به زوجه پس او ربع می‌برد و بقیه حق آن بزرگوار (ارواح العالمین له الفداء) می‌باشد و در زمان غیبت آن بزرگوار، باید به نواب آن حضرت که علمای اعلام و فقهای کرامند برسد و به هر مصرفی که مجتهد صلاح بداند برساند» (موسوی خمینی، ۱۳۸۵: ۱۲۷). برخی از فقها ذیل بحث ولاء امامت نوشته‌اند: «این نوع از ولایت اختصاص به شیعه دارد و مقابل بیت‌المال نزد جمهور مسلمین است و این ولایت مقتضای این را دارد که امام اگر ظاهر باشد، مالی را که ورثه ندارد و مولی و ضامن جریره ندارد، می‌گیرد. پس این مال متعلق به امام است و آن را هر جا بخواهد مصرف می‌نماید؛ بدون اینکه در تصرف آن محدودیتی داشته باشد، زیرا او در برابر احدی مسئول نیست، همان‌گونه که علی (ع) چنین اموالی را به فقراى اهل شهرش می‌بخشید. اگر امام غایب باشد یکی از این دو حالت است یا اینکه مال برای امام حفظ می‌شود تا ظهور نماید و یا اینکه در راه مظلومین و فقراى شیعه مصرف می‌شود و امامیه راه اخیر را پیش گرفته است» (ابوزهره، ۱۴۰۴ق: ۷۴)^۲ (قبله‌ای خویی، ۱۳۸۱: ۱۸۹ و ۱۹۰).

فقهای مالکی نیز وصیت مازاد بر ثلث را باطل می‌دانند، چه مازاد بر ثلث را ورثه اجازه یا رد کند، اعم از اینکه ورثه‌ای داشته باشد یا بدون وارث باشد. در این حالت مازاد بر ثلث

۱. میراث من لا وارث له لا ینقل الی بیت المال، و هو للامام خاصه و عند جمیع الفقهاء ینقل الی بیت المال و یکون للمسلمین. دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم و أيضا: فلا خلاف أن للامام أن یخص به قوما دون قوم، فلولاً أنه له لم یجز ذلك، و لأنه لو کان میراثا لکان للذکر مثل حظ الانثیین کالمیراث (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۲۲).

۲. در کتاب التعلیقہ علی تحریر الوسیلہ بیان شده است: «الارث بسبب الولاء غیر مبتلی به الا بسبب الامامه فمن مات و لیس له وارث من الطبقات المتقدمه و لا بولاء العتق و ضمان الجریره و لم یکن له زوج یرثه الامام (ع) و لو کان الوارث الزوجه فقط فالبقیه بعد الربع له و امره فی عصر غیبتہ ولی الامر (عج) کسائر ما للامام بید الفقیه و الجامع للشرايط (گرامی قمی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۴۱۶).

به بیت‌المال تعلق دارد (الدسوقی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۴۲۷).

۲. وصیت به مازاد بر ثلث به منظور مصرف در امور خیریه: گروهی دیگر از فقها و حقوقدانان بر این باورند که اشخاص بلاوارث می‌توانند همه اموال خود را وصیت کنند، اما فقط برای امور خیریه چنین حقی دارند (محقق داماد، ۱۳۶۸: ۱۲۵؛ عبده بروجردی، ۱۳۳۹: ۳۴۵). این دسته از فقها برای اثبات مدعای خود به روایات و احادیثی استناد کرده‌اند که در ادامه به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

در منهاج‌الصالحین ذکر شده است که اگر شخص بلاوارث در مورد همه اموال خود در جهتی غیر از امور خیر وصیت کند، وصیت او نافذ نیست^۱، در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است که هر کس بمیرد و دینی داشته باشد، دین او بر عهده ما است ... و هر کس بمیرد و اموالی داشته باشد، اما ورثه‌ای نداشته باشد اموال او جزو انفال است.^۲ در روایت دیگری ذکر شده است که مردی در زمان امیرالمؤمنین(ع) فوت کرد، در حالی که وارثی نداشت و امام(ع) میراث او را به همشهریانش داد^۳، در روایت دیگری از امام(ع) در مورد فردی که فوت کرده بود ولی وارثی نداشت، سؤال شد و امام(ع) فرمودند: اموالش را

۱. اذا أوصی من لاوارث له إلا الإمام بجمع ماله فی الفقراء و المساکین و این السبیل ففی نفوذ وصیته فی جمیع المال کما عن ظاهر بعضهم و تدل علیه بعض الروایات أو لا کما هو ظاهر الاصحاب إشکال و لا یبعد الاول، و لو اوصی بجمع ماله فی غیر الأمور المذكوره فالظاهر عدم نفوذ الوصیه و اللّٰه سبحانه العالم. إذا کان الامام ظاهراً کان المیراث له یعمل به ما یشاء و کان علی علیه السلام یعطیه لفقراء بلده، و ان کان غائباً کان المرجع فیہ الحاکم الشرعی و سبیله سبیل سهمه(ع) من الخمس یرصف فی مصارفه (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۳۷۷).

۲. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلّبی عن أبی عبد اللّٰه(ع) قال: من مات و ترک ذیناً فعلینا ذینته و البینا عیاله و من مات و ترک مالا فلورثته و من مات و لیس له موال فماله من الانفال (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۱۶۸) و روی أبان بن تغلب عن أبی عبد اللّٰه(ع) فی الرجل یموت و لا وارث له و لا مولی له فقال هو من أهل هذه الایه یرسلونک عن الانفال (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۴۵).

۳. داود عن ذکره عن أبی عبد اللّٰه(ع) قال: مات رجل علی عهد امیرالمؤمنین(ع) لم یکن له وارث فدفع امیرالمؤمنین(ع) میراثه الی همشهریجه (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹: ۳۸۷؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۹۶).

می‌تواند در مورد هر یک از مسلمانان، فقرا و در راه‌ماندگان وصیت کند.^۱ در روایتی آمده است امیرالمؤمنین(ع) میراث کسی را که وارث نداشت، به فقرا و ضعیفان دیار و شهر او تبرعاً داد^۲ و روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.^۳

البته برخی معتقدند: اگر شخص همه اموالش را برای فقرا وصیت کند، در نفوذ چنین وصیتی اختلاف است. بعضی قائل به نفوذ چنین وصیتی شده‌اند، زیرا در فرض عدم وصیت، مال باید به همین مصرف برسد و ادعا کرده‌اند که این امر از برخی روایات مستفاد است و برخی قائل به عدم نفوذ نسبت به مازاد از ثلث هستند و معتقدند اگر شخص به تمام مال وصیت کند، برای مطلق مصارف بریّه مورد اشکال بیشتری است و اگر برای غیر فقرا وصیت کند، اقوی عدم نفوذ نسبت به مازاد از ثلث است (آشتیانی، بی‌تا: ۱۵۳).

۳. وصیت به مازاد بر ثلث به هر میزان: برخی از فقها قائل به آزادی کامل متوفی در امر وصیت هستند و معتقدند که شخص بدون وارث حق دارد آزادانه همه اموال خود را برای هر کس و با هر جهتی که صلاح می‌داند، وصیت کند.

ابن جنید اسکافی چنین نقل می‌کند: از حضرت علی(ع) روایت شده است که هر کس ورثه داشته باشد تا ثلث اموالش حق وصیت دارد و مازاد آن غیر نافذ است، اما اگر وارثی

۱. روی السکونی عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنه سئل عن الرجل يموت ولا وارث له ولا عصبه، قال: يوصى بماله حيث شاء في المسلمين والمسكين وابن السبيل (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲: ۶۲۵)؛ و اذا مات الرجل ولا وارث له ولا عصبه فانه يوصى بماله حيث شاء، في المسلمين والمسكين وابن السبيل (صدوق، ۱۴۱۵ق: ۴۸۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۴: ۵۵).

۲. محمد بن الحسن فی النهایه قال: کان امیرالمؤمنین(ع) یعطى میراث من لا وارث له - فقراء أهل بلده و ضعفاء هم - و ذلك على سبيل التبرع منه (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶: ۲۵۵).

۳. مع فقد الضامن فالوارث الإمام(ع) مع حضوره لا یبیت المال على الأصح فیدفع إليه یصنع به ما یشاء و لو اجتمع معه أحد الزوجین فله نصیبه الأعلى كما سلف - و ما كان یفعله أمير المؤمنین(ع) من قسمته فی فقراء بلد المیت و ضعفاء جیرانه فهو تبرع منه و مع غیبتة یصرف فی الفقراء و المساکین من بلد المیت (عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۱۹۰)؛ و اذا فقد كل مناسب و مناسب انتقل المیراث الى الامام یعمل به ما شاء و كان علی(ع) یضعه فی فقراء بلده و ضعفاء جیرانه و مع الغیبه یقسم فی الفقراء (حلی، ۱۴۱۱ق: ۱۷۳؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۵۳).

نداشته باشد، می‌تواند تمام اموالش را برای هر کس بخواهد وصیت کند^۱ (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۶: ۳۷۸). در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انک ان تذر ورثک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالیه یتکفون الناس» (حلی، ۱۳۸۸: ۴۵۲).

یکی از فقها با استناد به حدیثی از امام صادق (ع) که می‌فرمایند: «انسان تا زمانی که زنده است نسبت به اموالش مستحق‌تر است تا همه آنها را وصیت نماید»^۲ معتقد است متوفی بدون وارث حق دارد اموال خود را برای هر کس که بخواهد وصیت کند. ایشان با انتقاد از فقهایی^۳ که در بیان استدلال خود مبنی بر نفوذ وصیت شخص بلاوارث تا ثلث ترکه، علت نفوذ وصیت تا ثلث را اجماعی بودن این امر و عدم وجود دلیل بر مازاد ثلث ذکر کرده‌اند، این‌گونه بیان می‌کند که این فقها، خود نیز اعتراف دارند که در مورد صحت وصیت شخص بلاوارث بر همه اموال خود، احادیث و روایاتی وجود دارد؛ اما با وجود این وصیت را تا ثلث نافذ می‌دانند^۴ (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲: ۶۲۵). این نظر در بین فقهای عامه از جمله ابوحنیفه طرفدارانی دارد؛ آنان معتقدند امری که مانع از نفوذ وصیت می‌شود، حقوق ورثه است که به ترکه تعلق می‌گیرد و چنین مانعی در این فرض وجود ندارد

۱. و قال ابن‌الجینید: روی عن امیرالمؤمنین علیه السلام الی ان قال: و من أوصی بالثلث فقد بلغ المدی، یعنی بذلک: إذا كان له ورثه و من تجاوز ذلک ردّ الی الثلث، و لم یجز إلا أن یشاء الورثه، فأما من لا وارث له فجاز أن یوصی بجمیعہ لمن شاء و فیما شاء ممّا أبیح الوصیہ فیہ.

۲. «عن الصادق علیه السلام قال: الرجل أحق بماله مادام فیہ الروح ان أوصی به کله فهو جائز له».

۳. من لیس له وارث قریب أو بعید و لا مولی نعمه، لا یصح ان یوصی بجمیع ماله، و لا یوصی باکثر من الثلث. و به قال مالک، و اهل المدینہ و الشافعی، و الأوزاعی، و اهل الشام، و ابن شبرمه و عبدالله بن الحسن العنبری و ذهب شریک، و ابوحنیفه و اصحابه: الی أن له أن یوصی بجمیع ماله، و روی ذلک فی احادیثنا. دلیلنا: أن الوصیة بالثلث مجمع علی صحتها، و ما زاد علیه لا دلیل علیه (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۱۶۷).

۴. أقول: العجب من الشیخ (قدس سره) أنه استدل علی ما ذهب الیه فی الخلاف من عدم صحه الوصیہ فی الصورة المذكوره بان الوصیہ بالثلث مجمع علیه، و ما زاد لا دلیل علیه مع أنه بعد أن نقل عن أبی حنیفه أن له أن یوصی بجمیع ماله قال: و روی ذلک فی أحادیثنا، و حیثذ فاذا اعترف بروایه ذلک فی أحادیثنا کیف یتم له قوله «و الوصیہ بما زاد علی الثلث لا دلیل علیه» و الدلیل موجود باعتبارفه.

(الزحیلی، بی تا، ج ۸: ۱۰۲).

این گروه معتقدند در صورتی که موصی فاقد دو عنصر ذیل باشد حق دارد تا همه ترکه خود را به هر کس که بخواهد وصیت کند: اول اینکه ورثه‌ای نداشته باشد و دوم اینکه دینی بر ذمه‌اش نباشد؛ زیرا پرداخت دین طبق اجماع فقها بر وصیت مقدم است، زیرا مشروط بودن وصیت بر ثلث ترکه به دلیل رعایت مصالح ورثه است (سراج، ۱۹۹۲: ۳۰۳ - ۳۰۴؛ شافعی، ۱۴۱۴ق: ۷۹ و ۸۰).

همچنین برخی احادیث و روایات در این زمینه وجود دارد که ادعای این گروه از فقها را تأیید می‌کند.^۲

دیدگاه قانون مدنی

قانون مدنی در مورد وصیت اشخاص بلاوارث به صراحت سخنی نگفته و تنها در یک ماده به صورت ابهام‌آمیزی در این مورد اظهار نظر کرده است. ماده ۸۶۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است». همان‌گونه که دیده می‌شود این ماده چنان ابهامی دارد که حقوقدانان در تفسیر این ماده دچار اختلاف شده‌اند. برخی از حقوقدانان با تکیه بر روایاتی مانند «من مات و لیس له وارث من قبل قرابته ولا مولی عتاقه قد ضمن جریرته فمالا من الانفال» امام و در غیبت ایشان، فقیه

۱. تنفذ الوصیه بما زاد عن الثلث وبالمال کله من غیر توقف علی اذن احد اذا لم یترک الموصی ورثه و لم یکن مدینا لان وقف الوصیه بما زاد عن الثلث کان لحق الورثه و رعایه مصالحهم. فاذا لم یخلف الموصی احدا من الورثه صحت الوصیه و لو بالمال کله و یشرط لنفاذ وصیه من لا وارث له بما زاد عن الثلث دون توقف علی اذن احد الا یكون الموصی مدینا لان الدین یقدم علی الوصیه فی اجماع الفقها.

۲. الرجل أحق بماله ما دام فيه الروح، فان أوصی به کله فهو جائز (انصاری، ۱۴۱۵: ۶۸)؛ عن الحسن بن علی عن ثعلبه بن میمون عن أبي الحسين السَّاباطی عن عمَّار بن موسی أنه سمع ابا عبد الله (ع) یقول صاحب المال أحق بماله مادام فيه شيء من الروح یضعه حیث شاء (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹: ۲۹۸؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۲۰۲)؛ و عن علی بن ابراهیم عن أبيه عن عثمان بن سعید عن أبي المحامد عن أبي عبد الله (ع) قال: الانسان أحق بماله ما دامت الروح فی بدنه (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹: ۲۹۹)؛ و من أوصی بالثلث فقد بلغ المدی (ابن جنید، ۱۴۱۶ق: ۲۴۰).

جامع الشرائط را وارث شخص بلاوارث می‌دانند (حائری شهاباغ، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۷۳) و معتقدند که ثلث ترکه، مقداری از اموال شخص است که به‌طور استثنایی و به‌موجب حکم قانون، رابطه شخص با آن به‌محض فوت وی قطع نمی‌شود و این یک استثنا بر حکم ماده ۹۵۶ قانون مدنی^۱ است. حال که مشخص شد ثلث ترکه جنبه استثنایی دارد؛ بنابراین هر جا مبتلا به شک و تردید شدیم باید مواد قانونی مربوط به ثلث را تفسیر مضیق کنیم. آنان ماده ۸۶۶ قانون مدنی و ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی^۲ و اصل ۴۵ قانون اساسی ایران^۳ را مؤیدی بر ادعای خود می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که وجود ورثه، شرط تحقق ثلث نیست و وصیت تنها تا ثلث ترکه صحیح است و باید مواد قانون مدنی را حمل بر آن کرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۹۳ و ۹۹).

حقوقدان دیگری نفوذ صحت وصیت اشخاص بلاوارث تا ثلث را این‌گونه توجیه می‌کند که به‌موجب ماده ۸۶۴ قانون مدنی از جمله اشخاصی که به‌موجب سبب ارث می‌برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد. از عبارت این ماده که مقرر می‌دارد: «از جمله اشخاصی که به‌موجب سبب ارث می‌برند...» مشخص می‌شود که اشخاص دیگری هستند که به‌موجب سبب ارث می‌برند، زیرا اگر این‌گونه نبود استعمال عبارت «از جمله اشخاص» توسط قانونگذار بیهوده و بی‌فایده بود. پس باید اشخاص دیگری هم باشند که زوج یا زوجه از جمله آنها محسوب شوند. از اشخاص دیگری که

۱. ماده ۹۵۶ قانون مدنی: اهلیت برای دارا بودن حق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.

۲. ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی: اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ده سال وراثت متوفی معلوم شود ترکه به او داده می‌شود و پس از گذشتن از مدت نامبرده، باقیمانده ترکه به خزانه دولت تسلیم می‌شود و ادعای حقی نسبت به ترکه از کسی به هر عنوان که باشد، پذیرفته نیست.

۳. اصل ۴۵ قانون اساسی: انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رهاشده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید، تفصیل و ترتیب استفاده از هریک را قانون معین می‌کند.

به موجب سبب ارث می‌برند اما نه به سبب وصلت، شخص معنوی خواهد بود که عبارت است از بیت‌المال یا خزانه عمومی که ماده ۸۶۶ قانون مدنی به آن اشاره دارد و مقصود از ماده مزبور این نیست که در چنین صورتی ترکه باید به حاکم تعلق پیدا کند، بلکه حاکم باید معین کند که به چه مصرف عام‌المنفعه‌ای برسد و با این طریق خزانه دولت که در اکثر موارد متکفل مخارج عام‌المنفعه است مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم از ترکه مزبور استفاده می‌کند (عدل، ۱۳۷۳: ۴۲۷ و ۴۲۸).

دسته‌ای از حقوقدانان به اطلاق ماده ۸۴۳ قانون مدنی^۱ استناد کرده‌اند و معتقدند آن مقدار از موصی^۲ که ثابت در اختیار موصی است و حق دارد آن را بدون هیچ مانعی وصیت کند، ثلث ترکه است و مقنن ثلث ترکه را از باب ارفاق در اختیار او نهاده است، وگرنه اصولاً انسان فقط در زمان حیات و برای زمان خویش می‌تواند در اموالش تصرف کند (عمید، ۱۳۴۲: ۱۱۸).

در مقابل عده دیگری از حقوقدانان مانند مرحوم دکتر امامی با استناد به ماده ۸۴۳ قانون مدنی بیان کرده‌اند که موصی بعد از فوت اختیار هرگونه تصرف در ثلث دارایی خود را دارد و این قول مشهور فقهای امامیه بوده و علاوه بر وجود روایات صحیحه، ادعای اجماع نیز بر آن شده است. ایشان به قول نادری اشاره می‌کند که در فقه امامیه به شیخ صدوق منتسب شده است و وصیت را نسبت به همه ترکه نافذ می‌داند و مستند آن روایت عمار ساباطی عنوان می‌شود. دکتر امامی بر این مبنا معتقد است چون در مقابل این روایت، روایات معارض وجود دارد، ناچار باید این روایت را بر موردی حمل کرد که ورثه نسبت به مازاد ثلث وصیت را اجازه دهند یا ناظر به موردی است که موصی وارثی نداشته باشد. ایشان می‌گویند از نظر قانون مدنی چنانچه موصی وارث سببی و نسبی نداشته باشد، وصیت نسبت به تمام ترکه نافذ است؛ یعنی موصی بلاوارث حق دارد نسبت به مازاد بر ثلث وصیت کند و هیچ‌کس نسبت به او حق اعتراض ندارد و دلیل این سخن را ماده ۸۶۱

۱. ماده ۸۴۳ قانون مدنی: وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر به اجازه وراثت و اگر بعضی از ورثه اجازه کند، فقط نسبت به سهم او نافذ است.

قانون مدنی^۱ می‌داند که موجب ارث را فقط سبب و نسب دانسته است و غیر از این دو، کسی وارث نیست. بنابراین به مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی^۲ استنباط می‌شود که موصی چنانچه وارث نسبی و سببی نداشته باشد، وصیت نسبت به مازاد بر ثلث صحیح است و به اجازه کسی احتیاج نخواهد داشت (امامی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۹۹ و ۱۰۱).

یکی دیگر از حقوقدانان بیان می‌کند که شخص تا زمانی که زنده است، حق تصرف در همه اموال را دارد و علت اینکه موصی فقط تا ثلث حق وصیت دارد، حفظ حقوق وراثت است. پس زمانی که وارثی وجود ندارد، باید گفت موصی اختیار تام در وصیت دارد (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ج ۳: ۳۸۱).

تحلیل آرا و رفع تعارض ظاهری

بر مبنای آنچه گفته شد، نظر گروه اول مبنی بر اینکه وصیت شخص بلاوارث تا ثلث اموالش نافذ است، پذیرفتنی نیست؛ زیرا این گروه از فقها اعتراف دارند که روایاتی در مورد نفوذ وصیت مازاد بر ثلث وجود دارد. علاوه بر این، بر ادعای خود دلیل محکمی ارائه نمی‌کنند، پس روایاتی را که به صورت مطلق بیان می‌کنند مانند «الامام وارث من لاوارث له» باید بر موردی حمل کرد که شخص بلاوارث هیچ وصیتی در مورد اموال خود نکرده است. در مورد نظر دوم نیز باید روایات را بر مواردی حمل کرد که اگر شخص بلاوارث در مورد اموالش وصیت نمی‌کرد، طبق روایت «الامام وارث من لاوارث له» اموالش به امام می‌رسید تا ایشان مطابق با مصالح جامعه (که یکی از آنها رسیدگی به فقرا و نیازمندان است) آن را مصرف کند.

به نظر می‌رسد برای رفع تعارض باید بین دو مرحله تفکیک قائل شد؛ به این صورت که گاهی شخص بلاوارث درباره اموال خویش وصیت می‌کند و برای مثال همه اموال خود را برای ساخت مسجد یا مدرسه‌ای وصیت می‌کند و گاهی بدون اینکه اموالش را برای

۱. ماده ۸۶۱ قانون مدنی: موجب ارث دو امر است: نسب و سبب.

۲. ماده ۸۴۴ قانون مدنی: هرگاه موصی به، مال معینی باشد آن مال تقویم می‌شود، اگر قیمت آن بیش از ثلث ترک باشد، مازاد مال ورثه است مگر اینکه اجازه از ثلث کند.

شخص یا مورد خاصی وصیت کند، از دنیا می‌رود.

سیاق عبارات به‌کاررفته در مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی به‌گونه‌ای است که استنباط می‌شود وصیت مازاد بر ثلث از این جنبه نافذ نیست که معارض با حقوق ورثه است؛ کما اینکه عبارت «مگر به اجازه وراث» به‌روشنی بیانگر این مفهوم خواهد بود. شارع اسلامی برخلاف زمان حیات که انسان مطابق با قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» حق دارد در تمام اموال خویش تصرف کند، تصرفات در زمان مرگ را به ثلث اموال محدود کرده؛ به‌همین دلیل در مورد ماهیت اجازه وراث گفته شده که اجازه وراث در وصیت بیش از ثلث، تنفیذ اراده موصی است نه هبه وراث (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ج ۳: ۳۹۸) زیرا اگر هبه وراث بود، لازم می‌شد که مال ابتدا به مالکیت ورثه درآید و سپس مالکیت آن به موصی‌گه منتقل شود؛ در حالی که سیاق ماده ۸۴۳ قانون مدنی این تحلیل را نمی‌پذیرد؛ زیرا در اینجا قصد فاعل که وصیت به بیش از ثلث است، با حق ورثه به‌عنوان یک مانع برخورد دارد و در صورتی که این مانع نباشد، قصد او جنبه عمل به خود خواهد گرفت.

یکی از قراین دیگر که حاکی از فلسفه ثلث ترک است، جایز بودن تبعیض وراث در اجازه خواهد بود. قسمت دوم ماده ۸۴۳ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «اگر بعضی از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است». این اختیار که قانونگذار به ورثه داده بیانگر این است که مازاد بر ثلث جنبه حق دارد نه حکم.

مرحوم دکتر کاتوزیان به‌درستی به نکته دقیق و ظریفی در رابطه با مبنای حقوقی محدودیت موصی اشاره کرده‌اند که در اینجا برای اثبات نظر سوم که نظر مختار محسوب می‌شود، به آن اشاره خواهیم کرد. «نسبت به تصرفات معلق به موت، دارایی هر کس به دو بخش قابل تصرف و ذخیره تقسیم می‌شود. طبق یک تحلیل باید گفت مطابق اصل تسلیط (ماده ۳۳ قانون مدنی) هر شخص تا زمانی که زنده است، حق همه‌گونه تصرف را در اموال خود دارد. تصرف معلق به مرگ نیز گرچه قبل از فوت موصی اثری ندارد؛ چون در زمان حیات موصی واقع می‌شود، برخلاف اصل نیست. بنابراین قانونگذار برای حفظ مصالح وارثان و تشدید مبانی خانوادگی برخلاف اصل تسلیط این اختیار نامحدود را از موصی

سلب کرده است. مستند این تحلیل روایت عمار ساباطی^۱ است. تحلیل دیگری در این زمینه بیان می‌کند که اختیار هر مالک با مرگ او از بین می‌رود و اموال نیز به وارثان منتقل می‌شود. بنابراین اصل این است که هیچ‌کس نباید حق داشته باشد که به حقوق وارثان خود صدمه بزند و برای بعد از موت، در دارایی خود تصرف کند؛ ولی از آنجا که هر مالک آرزوهایی دارد که رسیدن به تمام آنها در زمان حیات ممکن نیست، انصاف حکم می‌کند که به اشخاص اجازه داده شود مقداری از اموال خود را به اجرای هدف‌هایی که در زمان زندگی موفق به انجام دادن آن نشده‌اند، اختصاص دهند. مستند این تحلیل روایت معاذ بن جبل است.^۲

تحلیل نخست مورد قبول قانون مدنی است، زیرا اگر اختیار موصی بر خلاف اصل و استثنایی تلقی شود و مالک بخش ذخیره وارثان باشند، اجرای وصایایی که تجاوز به آن بخش محسوب می‌شود، نباید با تنفیذ وارثان امکان داشته باشد؛ در حالی که به موجب ماده ۸۳۴ قانون مدنی موصی^۳ له به محض وقوع اجازه، مالک زیاده بر ثلث می‌شود. ظاهر این است که سبب مالکیت موصی^۴ له اجازه ورثه خواهد بود، ولی باید از این ظاهر گذشت: «اگر تصویب ورثه ناقل مالکیت زیاده به موصی^۵ له باشد، باید قبول کنیم که وارثان آن را به موصی^۶ له بخشیده‌اند و تملک موصی^۷ له قبل از قبض محقق نمی‌شود و این نتیجه با اطلاق ماده ۸۳۴ قانون مدنی مابینت دارد» (کاتوزیان، ۱۳۶۹: ۲۶۰ و ۲۶۱).

بنابراین طبق تفکیک فوق باید گفت بر مبنای نظر قانون مدنی زمانی که موصی اموال خود را برای فردی وصیت می‌کند در حالی که هیچ وارثی برای او نیست، وصیت او صحیح و نافذ است؛ اما چنانچه وصیت به اموال خود نکند، اداره و تصرف اموال او طبق ماده ۸۶۶ قانون مدنی با حاکم خواهد بود. بنابراین در پاسخ به افرادی که با استناد به ماده ۸۶۴ قانون مدنی، حاکم یا جامعه را در زمره وارث به حساب می‌آورند، باید گفت این ماده مجمل است و نمی‌توان چنین برداشتی از این ماده داشت و چنانچه قانون مدنی حاکم را جزو

۱. الرجل أحق بماله مادام فيه الروح واوصی به كله فهو جائز.

۲. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ان الله قد تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم.

وراث می‌دانست، باید به صراحت آن را ذکر می‌کرد. همچنین در مورد ماده ۸۶۶ قانون مدنی که برخی معتقدند خزانه عمومی در صورت فقدان ورثه، وارث محسوب می‌شود؛ باید دقت کرد که این ماده ناظر به اداره ترکه است؛ به این معنا که هرگاه شخص بلاوارث به امری وصیت نکرده باشد، حاکم آن مال را به عنوان مال مجهول‌المالک در اختیار می‌گیرد تا طبق اصل چهل و پنجم قانون اساسی در جهت منافع عامه برای جامعه مصرف کند و از این جنبه نیز بین مواد قانونی تعارضی وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

مفهوم شخص بلاوارث در دو حالت ایجاد می‌شود: اول زمانی که ترکه وجود دارد، اما هیچ وارثی از هیچ طبقه‌ای و حتی زوجه هم وجود ندارد؛ دوم وقتی است که متوفی وارث دارد اما به دلیل وجود مانعی از موانع ارث، متوفی بلاوارث محسوب می‌شود.

در رابطه با اشخاص بلاوارث در بین فقها سه نظریه مطرح است که عبارتند از وصیت محدود بر ثلث به صورتی که مازاد بر آن متعلق به امام (ع) است؛ وصیت مازاد بر ثلث تنها به منظور مصرف در امور خیریه و وصیت به مازاد بر ثلث به هر میزان.

در قانون مدنی با وجود ابهام در ماده ۸۶۶ همین قانون، نظر سوم یعنی آزادی کامل موصی در صورت نبود وارث انتخاب شده است. دلیل این سخن را باید فلسفه وجودی ثلث دانست (که حفظ حقوق ورثه است) و این همان موردی است که سیاق مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی به آن اشاره دارند.

در یک تقسیم‌بندی کلی باید بین دو فرض تفکیک قائل شد، به این صورت که اگر فردی در رابطه با ترکه خود وصیت کند، در این حالت وصیت او حتی اگر مازاد بر ثلث باشد، صحیح محسوب می‌شود. اما در صورتی که وصیتی نکند، مطابق با ماده ۸۶۶ قانون مدنی ترکه او در اختیار حاکم قرار می‌گیرد.

منابع

۱. آشتیانی، محمد باقر (بی تا). ارث از نظر اسلام، تهران: انتشارات کتابخانه مدرسه چهلستون مسجد جامع تهران.
۲. ابن جنید (اسکافی)، محمد بن احمد کاتب بغدادی (۱۴۱۶ق). مجموعه فتاوی ابن جنید، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابوزهره، محمد (۱۴۰۴ق). المیراث عند الجعفریه، تهران: کتابخانه سپهر.
۴. امامی، سید حسن (۱۳۷۳). حقوق مدنی، ج ۳، چاپ دهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). رساله فی الوصایا، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۶. بحرانی (آل عصفور)، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضره فی احکام العتره الظاهره، ج ۲۲، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. بنی اسد، حسین (۱۳۸۹). وصیت زائد بر ثلث، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی نگاه بینه.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۰). وصیت - ارث، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۹. حائری شهاباغ، سید علی (۱۳۷۶). شرح قانون مدنی، ج ۲، چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۹ و ۲۶، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت (ع).
۱۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۳۸۸ق). تذکره الفقهاء، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت (ع).
۱۲. _____ (۱۴۱۰ق). ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، ج ۱،

- چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. _____ (۱۴۱۱ق). *تبصره المتعلمین فی احکام الدین*، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. _____ (۱۴۱۳ق). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، ج ۶، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. _____ (۱۴۲۰ق). *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*، ج ۵، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۶. خمینی موسوی، روح الله (۱۳۸۵). *حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی*، چاپ دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۷. خویی موسوی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*، ج ۲، چاپ بیست و هشتم، قم: مدینه العلم.
۱۸. الدسوقی، محمد بن احمد بن عرفه (۱۳۷۳ق). *حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر*، ج ۴، قاهره: المكتبة التجارية.
۱۹. دیلمی، سلار، حمزه بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق). *المراسم العلویه و الاحکام النبویه فی الفقه الامامی*، چاپ اول، قم: منشورات الحرمین.
۲۰. زحیلی، وهبه بن مصطفی (بی تا). *الفقه الاسلامی و ادلته*، ج ۸، دمشق: دارالفکر.
۲۱. سراج، محمد (۱۹۹۲م). *احکام الموارث و الوصایا فی الفقه الاسلامی*: جامعه الاسکندریه.
۲۲. شافعی، محمود (۱۴۱۴ق). *احکام الموارث فی الشریعه الاسلامیه*، اسکندریه: دارالهدی للمطبوعات الاسکندریه.
۲۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لایحضره الفقیه*، ج ۲ و ۴، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۴. _____ (۱۴۱۵ق). *المقنع*، چاپ اول، قم: مؤسسه امام هادی (ع).
۲۵. _____ (۱۴۱۸ق). *الهدایه فی الاصول و الفروع - هدایه المتعلمین*، چاپ اول، قم: مؤسسه امام هادی (ع).

۲۶. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۹۰ق). *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، ج ۴، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. _____ (۱۴۰۷ق). *الخلاف*، ج ۴، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۸. _____ (۱۴۰۷ق). *تهذیب الاحکام*، ج ۹، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۲۹. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۲ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - سلطان العلماء)*، ج ۸، چاپ اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۰. عبده بروجردی، محمد (۱۳۳۹). *کلیات حقوق اسلامی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه و عظم و تبلیغ اسلامی.
۳۱. عدل (منصورالسلطنه)، مصطفی (۱۳۷۳). *حقوق مدنی*، قزوین: انتشارات بحرالعلوم.
۳۲. عمید، موسی (۱۳۴۲). *هبه و وصیت در حقوق مدنی ایران: چاپخانه علمی*.
۳۳. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق). *الوافی*، ج ۲۴، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).
۳۴. قبله‌ای خویی، خلیل (۱۳۸۱). *ارث*، چاپ اول، تهران: سمت.
۳۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۹). *حقوق مدنی - عقود معین*، ج ۳، تهران: یلدا.
۳۶. _____ (۱۳۶۹). *وصیت در حقوق مدنی ایران*، چاپ دوم: کانون وکلای دادگستری مرکز
۳۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). *کافی*، ج ۷، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. گرامی قمی، محمد علی (۱۳۹۰). *التعلیقه علی تحریرالوسیله*، ج ۲، چاپ اول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۹. مامقانی، عبدالله (۱۴۰۴ق). *مناهج المتقین فی فقه ائمه الحق والیقین*، قم: مؤسسه آل‌البتین علیهم السلام لاحیاء التراث.

۴۰. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۶۸). *بررسی فقهی و حقوقی وصیت*، چاپ اول، اندیشه‌های نو در علوم اسلامی.
۴۱. مصلحی عراقی، علی حسین (۱۳۵۶). *حقوق ارث*، چاپ سوم، تهران: سمت.
۴۲. نابلسی، عقیف (۱۴۳۱ق). *الموارث علی فقه الامامیه*، چاپ اول، بیروت: دار ایوان.

Archive of SID